

# اثیر

نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی

سال دوم / شماره ۴ / چهارم / خردادماه ۸۶



## سخن اول

۲

ده سال پس از حماسه دوم خرداد ۴

(با مادرسید محمد خاتمی)

۱۰

ساینتیسم

۱۳

سیاستمدار و رسانه

۱۴

محمدعلی ابطحی

۱۶

پروفسور ساشادینا

۱۷

شاعرانه

۱۸

طنز



واحد مشهد

نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی اثیر

صاحب امتیاز

سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی دفتر دانشکده کشاورزی

مدیر مسئول:

احسان ابراهیمی (زراعت ۸۴)

دییر تحریریه:

نیلوفر شایسته (علوم دامی ۸۵)

هیئت تحریریه:

معصومه ذاکر (خاکشناسی ۸۴)، نیلوفر شایسته،

آزاده تعالی مقدم (اقتصاد ۸۵)، نازلی برات زاده (منابع طبیعی ۸۵)،

احسان ابراهیمی، مرتضی زاهدی (علوم دامی ۸۵)، محمود ناظری (گیاهپزشکی ۸۵)،

نوشین عارف زاده (علوم دامی ۸۵)، آیدا اسدی (علوم دامی ۸۵)

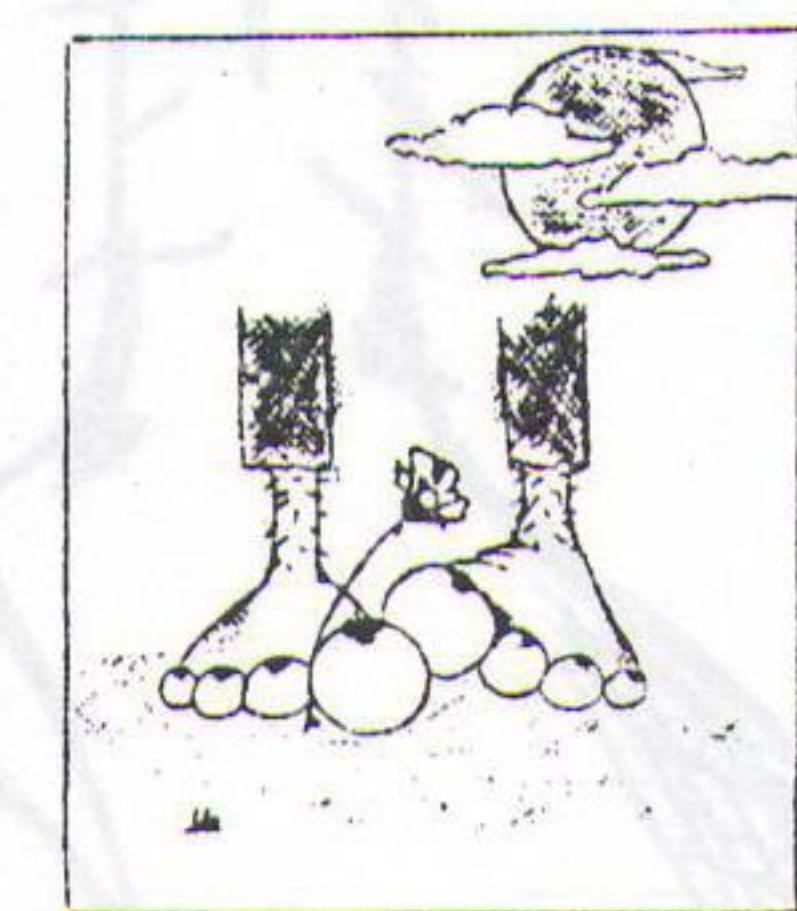
صفحه آرایی:

کامیاب نژاد

اثیر

نشریه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی

سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی



# سخن اول

به نام او که یکسال پیش با یاد او اثیر را آغاز کردیم و تلاش کردیم تا اثیری باشیم. اثیر یعنی برگزیده، یعنی بلند، یعنی عالی. امروز یکسال از انتشار اولین اثیر می‌گزد و این چهارمین اثیر است. آری اثیر امروز با چهارمین شماره‌ی خود میهمان اندیشه‌های شماست تا خرداد را ماه یکسالگی خود کند، خردادی که ماه تاریخ ساز ایران است. ماه حماسه‌هاست، ماه آزادی است، ماه دفاع است. خرداد ماه تولد انقلاب است. ماه بازپس گرفتن خونین شهر. خرداد ماه خمینی است. ماه عروج یک عارف، یک فیلسوف، یک فقیه و یک رهبر. و خرداد ماه حضور است. ماهی که دومین روزش هیچگاه از یاد یک نسل نخواهد رفت. آری خرداد ماهی است که به آزادی عزت بخشید.

احسان ابراهیمی

(بامادر سید محمد خاتمی)

# خرداد دوم حماسه سال یازده

زمان گذشت و همان مردم، دیگر برای عدم تحقق اهداف و مطالبات اصلاح طلبانه خود، تنها به متهم ساختن رقبای «سنگ انداز» و «مانع تراش» رضاندادند و سهل انگاری‌ها و سست‌گامی‌ها را دلیلی محکم‌تر بر ناکامی‌ها پنداشتند و بدین ترتیب علاوه بر آنکه در دو سال گذشته تقریباً با صندوق‌ها و سبدهای انتخاباتی این جریان، قهر پیشه کردند، هزاران واگویه و نقد را نیز سزاوار اصلاح طلبان دانسته‌اند.

اصلاح طلبی احساس کردند و آنگاه که هفتمین میز نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ایران در قاب کوچک تلویزیون‌های سراسر کشور چیده شد، لبخند مردی از دیار اردکان یزد، در میان آن چند نامزد انتخاباتی، به دل ملت نشست و شعارهایش به موج اصلاح خواهی جامعه، موجی مضاعف بخشید و از آن پس، سعی همه سطوح جامعه به رای آوردن یک مطالبه بزرگ منجر شد که نامش اصلاحات بود و نشانش خاتمی.

درست ۱۰ سال گذشته است از آن رویدادی که هر آن که معجزه یا حمامه‌اش بخواند بیراه نگفته اما پر به راه هم نگفته، چرا که معجزه یا حمامه را سری هست و هدایت کننده یا پدیدآورنده‌ای در راس، اما آنچه در دوم خرداد ۱۰ سال گذشته رخ داد را کسانی نه در راس که در سطح پدید آوردن و هدایت کردند.

کسانی به نام مردم که در آن مقطع زمانی و مکانی، ضرورت اصلاحات در کشور را بیش و پیش از جریان‌ها و گروه‌هایی با نام و نیام

اشعه  
سال دوم، شماره چهارم



بدان معنی که اگر این روزها پای به هر میدان گپ و گفتی بگذاری ابتدا نقد و اعتراض صریح به خاتمی و یارانش به گوش می‌رسد که چگونه با عدم محاسبه دقیق قدرت رقیب، با روزمرگی و فقدان یک برنامه درازمدت و عدم تشکیل اتاق فکری برای راهبردی ساختن نظریات شیوا و جملات زیبای مطرح شده در اردوگاه اصلاح طلبی، فاصله این جریان با مطالبات واقعی مردم صدقندان شد و سپس به آرامی می‌شنوی که تمثیل قدیمی را به خدمت می‌گیرند تا در مواجهه با شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نیز مقایسه عملکرد تیم دوساله و جدید عرصه تصمیم‌گیری در حوزه‌های داخلی و خارجی، بگویند، «خدا پدر و مادر خاتمی را بیامرزد که حداقل...»

و این روزها اعتراض به عدم قاطعیت مردی با ۲۲ میلیون رای در برابر موانع فراروی اصلاحات و محقق نشدن شعارها و برنامه‌های رئیس‌جمهور اصلاحات اگرچه کماکان بر جای خود باقی است و نقل بسیاری از محافل سیاسی و دانشجویی و چه بسا توده مردم است اما وقتی آن تمثیل قدیمی را مکرر که می‌شنوی، ترجیح می‌دهی به جای گفتن دگرباره و چندین باره از فراز و فرودها و بایدها و نبایدها و آسیب‌شناسی دوم خرداد و بازخوانی کارنامه اصلاحات، بر روی سراغ همان‌هایی که روی و سوی بهره‌گیرندگان این تمثیل قدیمی با آنهاست: **خدا پدر و مادر خاتمی را بیامرزد که حداقل...**

پدر که در آرامگاه بهشت شهدای اردکان آرمیده و هر آن که پای به آنجا می‌گذارد، نخست بر مزار آیت‌ا... روح‌ا... خاتمی، خلوت می‌گزیند و زمزمه و نجوا از سر می‌گیرد و از او یاد نمی‌کند مگر با القابی چون اندیشمند و معلم اخلاق و روشنفکر متدينی که در خانه‌اش به روی همه مردم شهر گشوده بود.

اما مادر این روزها، میهمان دخترش است و در یزد دری از خانه پرمهرشان به روی مسافری از دنیای خبر و رسانه گشوده می‌شود.

در چارچوب در، قامت بلند زنی نمایان می‌شود که اگر نگاه به نگاه نگرانش از نزدیک ندوزی و اگر همه اهالی خانه به احترامش از جای برخیزند و پاسخ این برخاستن نیز خنده‌ای از سر مهر نباشد،

آنگاه حاصلش نیز به چشم آمدن تمامی آن خطوط به جا مانده بر چهره پرچین نخواهد بود تا گواهی دهنده که اینک ۸۶ بهار از عمر سکینه ضیایی می‌گذرد.

در سه کنج این اتاق آینه‌کاری شده زیبا که همه جمعیت اتاق در حجم آینه‌های چهار دیوار و یک سقفش، هزار تکه می‌شوند، یک میز عسلی کوچک پر از سیب‌های سبز و هندوانه سرخ است اما آنچه در میانه به چشم می‌آید ویژه نامه پنجمین سالگرد یک هفته‌نامه محلی یزد است که تمام حجم صفحه نخست آن را قامت بلند پسر ارشد همین مادر در بر گرفته است.

عکس سید محمد خاتمی است که روی جلد نشریه، پشت به نگاه عکاس و نگاه ما به سمتی نامعلوم می‌رود و تیتر درشت حک شده روی جلد و گوشه عبای او را اگر با صدای بلند بخوانی، دل پیززن هری می‌ریزد: «سید! همه چیز تقصیر تو بود»

می‌خوانیم و می‌گذریم و می‌گذاریم مادر از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ بگوید و اینکه اولین بار خبر ریاست‌جمهوری پرسش را از چه کسی شنیده است؟

- « ساعت ۱۰ صبح بود، من هم خانه دخترم بودم، بچه‌ها گفته بودند، تنها در خانه نمانم. تلفن زنگ زد و آقارضا می‌خواست با من صحبت کند. گوشی را که به من دادند گفت مادر، چشمت روشن، تا حالا که پسرت ۲۰ میلیون رای آورد.»

- اما مادر، حتی دانشجوها که آقای خاتمی را خیلی دوست داشتند هم بعدها به جمع معترضین اضافه شدند، آن روز که دانشجویان آقای خاتمی را از آخرین ۱۶ آذر دوران ریاست جمهوری اش به باد تندترین انتقادات گرفته بودند، شما کجا بودید و چه می‌کردید؟

می‌کردم. وقتی هم می‌شنیدم که باز بحران درست شده، یا اذیتش می‌کنند، سوره انعام می‌خواندم. خودش هم همیشه می‌گفت: مادر، برایم دعا کن که عاقبت به خیر شوم. برای همین به جای گریه کردن، راز و نیاز می‌کردم که موفق شود. خب نیمه پر لیوان را هم می‌دینم و خودم را قانع می‌کردم که اگر چهار نفر به پسرم فحش می‌دهند یا ناسزا می‌گویند در عوض خیلی‌ها

هم، دوستش دارند و نسبت به او ابراز احساسات می‌کنند.»

دلم نمی‌آمد مادر را غمگین کنم اما دلم هم نمی‌آمد که نگویم، خیلی‌ها که دوستش داشتند هم بعدها از پرسش دلخور شدند و در بزنگاه‌های مختلف سیاسی که از سکوت او رنجیدند، بر سرش فریاد زدند و تندی کردند و چه شکوه‌ها که نکردند.

محمد رضا خاتمی را می‌گفت، از هفت فرزندش، آقارضا، آخرین پسر بود که در انتخابات مجلس ششم، صاحب رای اول تهران شد و بر کرسی نایب‌رئیسی مجلس اصلاحات نشست و حالا او نیز در حاشیه قدرت با طبابت و فعالیت حزبی، روزگار می‌گذراند.

مادرها چه با خبرخوش از سوی فرزندان، چه با خبر ناخوش، همیشه جوی چشمانش می‌جوشد. گاهی به شوق گاهی به درد.

- خب مادر حتما از شنیدن خبر، اشک مجال نداد؟

با تمام صورت می‌خندد، درست مثل سید محمد و با تمام اجزای صورت حرف می‌زند باز هم درست مثل پرسش یا به همان تعبیر معمول و معقول این پسر است که رویی خندان را از مادر به ارث برده و همچنین سپیدی روی و برق چشم‌هایش را؛

- «راستش معمولاً جلوی جمع گریه نمی‌کنم، چه از سر شوق باشد، چه از سر درد. تنها که شدم اول دعا کردم، به خدا متousel شدم که به محمد عنایت کند، کمک کند.»

خب آن روز گریه نکردید، روزهای دیگر چه؟ روزهایی که آقای خاتمی، هر روزش بهتر از دیروز نبود و علاوه بر مخالفان گاهی هوادارانش هم به او تندی و تلخی می‌کردند؟

- «دلم می‌سوخت که بیگناه است و اذیتش می‌کنند. شبانه‌روز برایش دعا می‌کردم، نذر



- «پای تلویزیون، بچه آدم اگر سرافکنده شود، آدم دلش می‌گیرد اما می‌دانستم که سیدمحمد خیلی زحمت کشیده بود. دانشجوها هم دوستش داشتند که اینجوری راحت توانستند داد بزنند اما خب بالاخره مادر که نمی‌تواند روز بد فرزندش را ببیند. دوره دوم سیدمحمد نمی‌خواست رئیسجمهور شود، چقدر همین دانشجوها اصرار کردند، چقدر همه فشار آوردند تا اینکه بالا خره راضی شد.»

مادر از یادآوری آن خاطره، هزار خاطره دیگر در ذهنش نقش می‌بندد و اعتراض دانشجویان را در برابر اعتراض‌های تند دیگری که دینداری و اخلاق و اصالت خانوادگی اش را هم مورد بی‌مهری قرار داده بودند، چندان غیرقابل تحمل نمی‌داند.

- «دانشجوها، خاتمی را دوست داشتند، دلشان می‌خواست خاتمی با آنها حرف بزند. همه چیز را بگوید... یک روز در تهران بودم خانه سیدمحمد. هر وقت به تهران می‌روم، اول می‌روم خانه سیدمحمد و بچه‌ها همه آنجا جمع می‌شوند. آن روز هم همه دور هم جمع بودیم که امام جمعه یکی از شهرهای استان خودمان خیلی از خاتمی بد می‌گفت. رادیو باز بود و همه می‌شنیدیم، سیدمحمد گفت: «مادر می‌شنوی در مورد من چه می‌گویند.» بعد هم می‌خندید، می‌گفت:

«خوب عقیده‌شان این است دیگر» نمی‌توانستم ناراحتی‌اش را ببینم اما وقتی می‌دیدم آرام است دلم آرام می‌گرفت.»

مریم، خواهی که بعد از سیدمحمد به دنیا آمده و فرزند پنجم خانواده است، میزبان خوش‌روی ما و مادر است، پی گپ ما را می‌گیرد و آنگاه که صحبت به اینجا می‌رسد اینگونه ادامه می‌دهد:

- «آن روز من هم در دانشکده فنی دانشگاه تهران بودم. در اکثر مراسم و سخنرانی‌های ایشان، معمولاً در جمعیت حضور داشتم. از یک هفته قبل همه می‌گفتند که آقای خاتمی اگر برود میان دانشجویان، اوضاع خوبی در انتظارش نخواهد بود. اما آن روز بهتر از قضاوت‌ها و پیشداوری‌های صورت‌گرفته بود و در عین حال صورت آرام خاتمی را که می‌دیدم، با اینکه کمی نگران بودم اما آرام‌تر می‌شدم.»

ولی آن روز خاتمی ناآرام هم شده بود و کمی هم از کوره در رفت.

مادر اما پرسش را خوب می‌شناشد مثل همه آن سال‌هایی که می‌دیدم تنها کمی پس از عصبانیت باید شاهد آرامش و مهربانی رئیس‌جمهور باشیم:

- «محمد زود عصبانی می‌شود اما زود هم آرام می‌شود و از هیچکس کینه به دل نمی‌گیرد.»

يعنى از بچگى يا از نوجوانى همين خصيشه را

داشت يا اين روحيه، مختص روزهای پس از رياست‌جمهوري بود؟

- «مثل همه پسرهای خوب خانه، آب آوردن از آب‌انبار و نان خريدن کار هر روزش بود. آن موقع‌ها ما گربه خانگی داشتیم که مادر گربه‌ها مريض شده بود. يادم نمی‌رود که محمد ۴، ۵ ساله با چه دقتي، قطره‌چکان را می‌گرفت و راه می‌افتاد دنبال بچه‌گربه‌ها که به آنها شير و غذا بددهد، از همان موقع هم گاهی خيلي زود از دست دوستانش عصباني می‌شد ولی هیچ وقت کينه‌ای نبود»

آقای خاتمی روی خوش و خويشتداری اش را مديون مادر است؟ يا اينکه رياست‌جمهوري و محبوبیت و شهرت جهانی اش را مديون شماست؟

هیچ مکثی برای اندیشیدن و سپس پاسخ دادن نمی‌کند و بی‌وقفه چنین می‌گوید:

- «محمد هرچه دارد از آيتا... خاتمی پدر مرحومش دارد. من خودم هم ۱۵ سالم بود که با آيتا... خاتمی ازدواج کردم، هم خودم و هم هفت فرزندم هرچه داریم از او داریم. شاید محمد با من مأнос‌تر بود اما پس از اينکه در ۴، ۵ سالگی به مكتب خانه رفت، کم کم تحت تاثير ويزگي‌های اخلاقی پدر بزرگوارش به تعلیم و فعالیت‌های جدي ديني و سياسی مشغول

- «خدای من شاهد هست که موقع عقد سید محمد با زهره خانم، گفته بودم راضی نیستم اگر بداخلالاقی کنی از بقیه بچه‌ها هم همین را خواستم و خدا را شکر همه‌شان خانواده دوست هستند. همسر سید محمد هم که نجیب و مدیر است، خواهرزاده امام موسی صدر است از یک خانواده اصیل که سید محمد توفیقاتش را مدیون اوست.»

حاج خانم یعنی بقیه عروس هاتون رو دوست ندارین؟

- «چرا همه عروس‌ها و دامادها مایه سربلندی من هستند.»

بهترین هدیه‌ای که از آقای خاتمی گرفتید چه بود؟

کمی بلندتر از قبل می‌خندد: همیشه من برایش هدیه گرفتم.

یعنی از سفرهای خارجی که برمی‌گردد، دست خالی می‌آید پیش مادر؟

خاطره‌ای اگر یادش باید دیگر کاری به پرسش مطرح شده ندارد، همان را می‌گوید و مثل بیشتر مادرها، وقتی هم از خاطره فرزندش یاد می‌کند چشم‌هایش برق می‌زند خصوصاً اگر خاطره‌ای که اینک به ذهن مادر آمده گواه پاکی و سلامت فرزند باشد:

یک چین یا خط اضافه بر چادر و روسربی مادر نیست. آراسته است و آهسته حرف می‌زند و وقتی از اوضاع و احوال سیاست حرف می‌زند، چنان است که گویی از تحلیل‌های BBC و CNN

هم بی‌خبر نیست:

- «قبل‌اهمیشه روزنامه می‌خواندم اما از وقتی چشمم را عمل کردم دیگر فقط از طریق رادیو، در جریان اخبار قرار می‌گیرم. اکثر موقع به رادیوهای خارجی هم گوش می‌دهم.»

نوه جوانش خاطره روزی را بازگو می‌کند که آخرین اظهارنظر یکی از مراجع قم را در خصوص تحولات سیاسی به محضر پدر برده بود. پدری که اینک در کسوت نماینده امام و امام جمعه یزد ایفای نقش می‌کند.

- «حاج آقا با تعجب سوال کردند این خبر صحت دارد؟ شما از کجا در جریان این خبر قرار گرفتید؟ من هم گفتم خبر را از حاج خانم نقل می‌کنم که حاج آقا هم سری تکان دادند و گفتند، پس اگر حاج خانم گفتند حتماً مستند است.» پای صحبت هر مادری که بنشینی گریزی هم به رابطه‌اش با عروس‌ها و نوه‌ها می‌زند و چقدر مادر اینجا خوشحال است که تمام فرزندان و عروس‌ها و دامادها و نوه‌هایش هشتادمین سالروز تولدش را در خانه سید محمد گردhem آمده بودند تا نتیجه‌اش کاغذ ابر و باد به یادگار مانده‌ای باشد که به امضا و یادگارنوشته‌هایی از ۷ فرزند و تمامی اهل و عیال نوه و نتیجه‌هایش مزین شده است:

شد. حتی دوره دیبرستان را هم در حوزه علمیه اردکان که تحت نظارت آیت‌الله خاتمی بود، سپری کرد و بعدها در سال ۱۳۳۹ به حوزه علمیه قم رفت.»

کمتر سیاستمداری در عصر حاضر و ادوار گذشته سیاست‌ورزی ایران، همانند سید محمد خاتمی است که نوع و نحوه پوشش و گزینش رنگ‌هایش در انتخاب عبا و قبا و انگشت و حتی رنگ جورابش معمولاً همخوانی آشکاری با رنگ کفش و لباسش داشته باشد در عصری که سیاستمدارانش یا جوراب نمی‌پوشند یا پشت کفش می‌خوابند و در محضر و منظر عموم ظاهر می‌شوند، شاید طبیعی‌ترین و ساده‌ترین رفتار یک سیاستمدار در مورد آراستگی و پیراستگی اش به پرسشی ضروری تبدیل شود تا دریابیم که این خصیصه را نیز باید در ذات جست یا در ملزومات عرف دیپلماتیک:

- «از بچگی، مرتب و منظم بود، لباس‌هایش را خودش می‌شست و گاهی با چنان دقیق مشغول دوختن جوراب پاره‌اش می‌شد که هر که نمی‌دانست فکر می‌کرد دارد یک مساله مهم را حل می‌کند. قم هم که بود فقط یک قبا داشت اما تا قبایش را از اتوشویی برایش بیاورند در خانه می‌نشست. با همان یک قبا، شیک‌ترین طبله قم بود. کسی که به سر و شکل و لباس و تمیزی اش آنقدر اهمیت می‌دهد حتماً به تمیزی و سر و شکل و آبادی کشورش هم اهمیت می‌دهد.»

- «یک بار که من تهران بودم، محمد رئیس جمهور بود، تازه از سفر برگشته بود، یک صندوق زیبای پر از جواهر هم به او پیشکش داده بودند، صندوق هم برق می‌زد، حتی حاضر نشد چند تا از آن جواهرات را بدهد به همسرش که یک موسسه خیریه دارد تا خرج بجهه‌های بی‌سپرست و تیزهوش آن موسسه کند. می‌گفت هر چیزی باید سر جای خودش باشد و صندوق را تحويل موزه ریاست جمهوری داد. وقتی من و زهره در خانه تنها ماندیم، دیدم یک جعبه‌ای گوشه اتاق جا مانده گفتم زهره خانم فکر کنم سید محمد یک چیزهایی را برای تو جا گذاشته و با دست جعبه را نشانش دادم. زهره خانم حتی طرف آن جعبه هم نرفت و گفت: حاج خانم مطمئن باش اگر چیز ارزش‌داری بود آن را اینجا جا نمی‌گذاشت ولی پشت جعبه مثل همین جعبه‌های خاتم خودمان بود و زیبا و براق. من خودم از جا بلند شدم، رفتم در جعبه را باز کردم دیدم پر از خرما بود.»

می‌خندد و همه می‌خندیم و باز هم او خاطره می‌گوید:

- «یک بار هم که یک اسب سفید را در یک سفر خارجی به رئیس جمهور پیشکش کرده بودند، اصرارهای -عماد- پسر سید محمد هم که طالب آن اسب سفید بود افاقه نکرد.»

خاطره‌های مادر تمامی ندارد، آنچنان که اشتیاق ما برای شنیدن و آنچنان که اعتراض و انتقاد جماعتی به فرزندش برای نگفتن. آهسته از جای بر می‌خیزد وقتی ایستاده است، قامتش به بلندای قامت سید محمد است اما کمی خمیده. و آخرین پرسش را همانگونه که ایستاده پاسخ می‌دهد.

دوست دارید آقای خاتمی دوباره رئیس جمهور شود؟

- «هرگز، محمد که رئیس جمهور بود من قلبم را عمل کردم و حال راضی نیستم که دوباره باید، این روزها که تهران بودم متوجه شدم یکسری شایعات و اصرارهایی باز هم مطرح هست که خاتمی رئیس جمهور شود ولی من به محمد گفتم راضی نیستم اگر دوباره رئیس جمهور شوی.»

وقتی آرام، آرام می‌رود، پشت به نگاه عکاس و نگاه ما، نمی‌دانم حرف کدام بخش از جماعت معتبر و منتقد خاتمی را باید در دهمین سالگرد انتخاب دوم خرداد تکرار کرد:

«سید همش تقصیر تو بود» یا

«خدا پدر و مادر خاتمی را بی‌امزد که حداقل...»



# دانش

# Science

احسان ابراهیمی

غرور در قرون ۱۸ و ۱۹ تا اوایل قرن بیستم وجود دارد.

سیانتیسم عبارت است از یک مکتب اصالت علم که حقایق غیر علمی و غیر آزمایشگاهی را قبول ندارد. مثلاً زیبایی (در ادبیات) را قبول ندارد. است که اگر بگوییم آسمان و افق سحرگاه بهار زیباتر است تا آسمان و افق یک هوای گرفته پائیزی، سیانتیسم نمی‌پذید، چون هیچ علمی بر این ادعا توجیه و دلیلی ندارد و اثباتی نیست... در قرون ۱۸ و ۱۹ است که سیانتیسم متوجه می‌شود که دنیا آن چنان است که نمی‌توان برای همه‌ی مسائل قانون و دلیل آورد. به قول گورویج که می‌گوید: «جامعه شناسی مانند هر انسان دیگری هر چه دایره بینش و اطلاعاتش وسیع‌تر می‌شود، متواضع‌تر می‌شود» و سیانتیسم هم دور از این منطق نیست. مثلاً منطق صوری (ارسطویی) یا لوزیک فرمل به هر چه می‌رسد، اول طبقه‌بندی ارائه می‌دهد و بعد به علت و معلوم می‌پردازد، مثلاً به شعر که می‌رسد آن را به دو دسته تقسیم می‌کند با خصایص مخصوص

پرستی - که به معنای خاص علم - بنابراین آنچه که از این طریق بدست می‌آید قابل اتكاست و آنچه از این طریق بدست نیاید، مردود و یا لاقل مشکوک است.

سیانتیسم در قرون ۱۸ و ۱۹ به حد اعلای غرور خودش می‌رسد، به صورتی که هرچیز را بجز سیانس می‌خواهد بکوبد و از بین ببرد و برای همین است که در قرون ۱۸ و ۱۹ مشاهده می‌شود که باشدت به فلسفه و مذهب و حتی ادبیات حمله می‌شود، زیرا در قلمرو سیانس نیستند. و یا سیانس می‌خواهد خود را به قلمرو آنها نزدیک کند، بدین صورت که مثلاً مترولینگ - سیانتیست است - حتی خدا را می‌خواهد در قلمرو سیانس بیاورد و به جایی می‌رسد که می‌گوید الکترون عبارت است از خداوند! یا تحقیقات سیانتیسی که از طریق روشنفکران وارد مذهب ما شده و آن اینکه مثلاً جن را همان میکروب می‌داند یا روح همان حیات است، نه موجود ماوراءالطبیعی.

این شعار سیانتیست است که هر مشکلی در قلمرو علم روشن خواهد شد. آنچه که قابل حس نیست، پس نیست. تنها راه فهم و معرفت را سیانس، و رشته‌های دیگر را موهوم می‌داند. این است. مثلاً این شعر:

«ساینس» به معنی خاص علم است نه به معنای عامی که ما علم می‌گوییم. ما به هرگونه معرفتی علم می‌گوییم، چه علوم دینی باشد، چه علوم فلسفی و ماوراءالطبیعی، چه علوم فیزیک و شیمی - یعنی علوم دقیقه - و چه علوم انسانی، علوم هنری و علوم ادبی. اما مقصود از «ساینس»، علوم دقیقه‌ی مبتنی بر منطق علمی است و متکی بر تجربه، مشاهده، مقایسه و استقرا و استنتاج عینی و مبتنی بر واقعیات مادی محسوس است. بنابراین سیانتیسم، یعنی مکتبی که معتقد است که آنچه سیانس می‌گوید - یعنی علمی که فقط از این طریق بدست آمده - حقیقت است و هر معرفتی که غیر از طریق سیانس بدست باید جزء علوم دقیقه و قابل اتكا نیست.

اما علومی که از طریق احساس بدست می‌آید - مثل علوم هنری، علوم ادبی - و همچنین آنچه که از طریق اشراق و الهام بدست می‌آید - مثل مذهب، مثل علوم و معارف عرفانی و الهامی و اشراقی - جزء سیانس نیست. زیرا قابل تجربه، قابل حس و قابل مشاهده عینی (بصری، حسی) نیست، بنابراین اینها چون قابل تجزیه و تحلیل دقیق آزمایشگاهی نیستند، از نظر سیانتیسم قابل اطمینان نمی‌باشند. پس سیانتیسم یعنی: علم

طريق سير و سلوک خود نيز به جايی نرسيدند، خود بخود اين قضاوت را پديد آورد که: تنها علم است که تقدس دارد، تنها علم است که سرچشمه‌ی آگاهی انسان است. و هرچه راعلم نداند و نتواد بداند موهم است، سخن علم قاطع است و حقیقت واقع هر چه علمی نیست، نیست!

سیانتیسم جز این سه قضاوت، که نتیجه‌ی منطقی و طبیعی شرایط عینی و واقعی جامعه و زمان و روح و فرهنگ عصر پیدایش او بود، نیست: علم برای علم، واقعیت گرایی تجربی، و انحصار طلبی علم. و این هر سه پاسخی است در برابر حکمت اسکولاستیک.

**عوامل پیدایش سیانتیسم و تداوم آن**

این سه عامل موجب پیدایش سیانتیسم در قرون جدید گردید:

۱. شکستی که به کلیسا و بینش خامد کاتولیکی و روح متحط قرون وسطایی داد و روحیه‌ی مغروری که بر اثر فتح و رهایی تازه‌اش از زندان اسکولاستیک یافته بود.

۲. کشفیات و اختراعات شکفت انگیزی که بی‌دونگ پس از ازادی اش در قرون جدید ارائه داد و ناگهان سکل زندگی و تمدن جهان پیشرفت را دگرگون کرد.

۳. و در عین حال، خامی و جوانی «علم» (science) که علیرغم موفقیت های درخشناس هنوز چندان کمال نیافته بود که بتولد متواضع باشد و هنوز طبیعت و اسرار رقابیش: عرفان، مذهب، فلسفه‌ی اولی، علم کلام و ... که نه مجھولی را کشف کردند و نه تنها در راه زندگی مادی بشر بلکه در «مجھولات» خویش را احساس کند.

همه کشف و کرامات واقعی، که علم رها شده از دین نشان داد، سیانتیسم را پدید آورد. اصالت علم یا علم پرستی را. و سیانتیسم زاده‌ی سه علت معقول و منطقی و طبیعی بود:

خاطره‌ی شومی که از «تعهد» داشت. تعهد دوران خدمتکاری و اسارت ضد علمی هزار سال عمر مذهبی‌اش. این بود که «به حق» از هر تعهدی گریزان و هراسان بود. تعهد برایش معنی اسارت داشت و تحمل هدفهای غیرعلمی بر علم، آزمینه‌ی کار علم طبیعت و واقعیات است. روش کارش مشاهده‌ی حسی، استقرار، بررسی و مقایسه‌ی عینی و تجربی است. و هدفش هم شناخت «نمودهای پدیده‌ها» (نه جوهر و کنه و حقیقت ماهوی آن) و کشف روابط میان آنها و بالاخره استخدام آنها در خدمت زندگی و پیشرفت و قدرت و رفع نیازمندی‌های واقعی و عینی بشر (تکنیک).

این «روحیه‌ی جدید» علم، عکس العمل درست و حیاتی او بود در برابر اسکولاستیک.

۳. و بالاخره غرور. این همه پیروزی‌های سریع و خیره کننده، فرمانروایی یافتن بر طبیعت، کاویدن و شناختن و به خدمت گرفتن جهان مادی و محکوم کردن نیروهای همیشه غالب و قاهر طبیعت، علم را مغرور ساخت. استقلال، اعتماد به نفس، درتسی تشخیص، موفقیت‌های عظیم معجزه آسا و ناگهانی، و در برابر، ضعف و بی‌ثمری رقابیش: عرفان، مذهب، فلسفه‌ی اولی، علم کلام و ... که نه مجھولی را کشف کردند و این همه پیروزی و قدرت خارق‌العاده، این

در عدم هم زعشق بوبی هست گل گریان دریده می‌آید عقل به این استدلال می‌خندد ولی دل باور دارد، زیرا مسائل ایاتی آن دست از چیزهایی را گویند که به آدم ثابت شده و در ضمن می‌تواند آن را ثابت هم بکند و در مقابل مسائل ثبوتی داریم و ان عبارت است از حقایقی که بر ما مسلم شده‌اند، اما نمی‌توایم آن را به دیگری ثابت کنیم.

پس از هزار سال ظلمت یکنواخت را کله قرن هفده، قرن «خرد» نام گرفت و قرن هجده، قرن «روشنایی» و قرن نوزده، قرن «ایدئولوژی» و قرن بیستم، قرن «تجزیه و تحلیل». نبوغ‌های فلسفی شکفت، اروپای پس از سقوط کلیسا، به یونان پیش از استقرار کلیسا، تبدیل شد. علم که دزدان مذهب گرفتار بود و در گوشه‌ی اسکولاها، سرش بر روی نسخه‌های تورات و انجیل و گفته‌های پولس و پطرس و حواریون و قدیسین خم بود، و یا در آنسوی ابرها در جستجوی حقایق کلی عالم و آدم و پشت دیوار علام و آدم بود، به زمین آمد و یه طبیعت و جامع بازگشت و جستجوی بی‌ثمر حقیقت را کنار گذاشت و به جستجوی پرثمر قدرت پرداخت. و جهان را شناخت و جامعه را تو تکنیک را پدید آورد و بر طبیعت و جامعه و تاریخ سلط روزافزون یافت و هر روز کشفی و هر روز اختراعی و همه چیز دگرگون شد. اروپا نیرومند و برخوردار و غنی شد، زندگی شور و آهنگ دیگری گرفت، علم از حصار بسته‌ی علمای دین بیرو آمد و در اختیار همه قرار گرفت. و این همه پیروزی و قدرت خارق‌العاده، این

## پیدایش سیانتیسم

نه به «علم آزاد» معتقدم نه به «علم متعهد». آن بی فایده کردن علم است و جدا ساختن اندیشه و دانش و نبوغ از زندگی مردم، سرنوشت جامعه‌ی بشری و ملت‌های عقب مانده و محروم و قربانیان جهل و فق و استعمار جدید و استثمار طبقایت و نجات اکثریت بشریت از نظام انسانی، و این مسخ کردن علم است و در نتیجه جدا ساختن اندیشه و دانش و نبوغ، از واقعیت عینی و شناخت علمی و حیقیق اطیعت و تاریخ و جامعه و انسان. زیار به اصطلاح بساین عمیق و متديک حدیت مشوره در باب تفسیر قرآن، «تفسیر به رأی کردن» یک واقعیت (چه یک پدیده‌ی طبیعی، چه یک اثراوی یا هنری و چه یک شخصیت بزرگ انسانی...) به همان اندازه که برای اثبات یک «رأی» (عقیده، نظریه) مفید است و به «مصلحت»، برای آگاهی علمی و شناخت واقعی یک «واقعیت» زیان آور است و مخالف «حقیقت»!

میان این دو راه که یکی به فدا کردن واقعیت به خاطر مصلحت منجر می‌شد، و دیگری فدا کردن مصلحت برای واقعیت، راه سومی وجود دارد و آن انطباق مصلحت است بر اقتضای واقعیت. یعنی قدفعها را بر عمل تحمیل نکنیم و بدین طریق یک «اسکولاستیک» جدید را پدید نیاوریم. (آن جنان که امروز نظام سرمایه‌داری و مذهب «صرف پرتی» غرب چنین کرده است و علم را از خدمت «کلیسا» به خدمت «سرمایه» اورده است) و نیز این داعایی واهی و احیاناً معرضانه سیانتیست‌ها و منتظرین به آن را باور نداریم که بگذاریم تا علم، خود، هدف‌ها را تعیین کنند و ما را به آنجا که خود می‌رود راه برد، چه عالم را ببریست و هدف تعیین نمی‌کند و راه گزینی و نتیجه‌گیری. راه سوم این است که هدف‌های علمی و مصالح حیاتی، معنوی یا مادی خویش را پس از بررسی‌های آزاد و تحقیقات غیر متعهدانه علمی تشخیص دهیم و انتخاب کنیم.

تجزیه و تحلیل علمی منطقی عقلی (منطق صوری) درک نمی‌شود، قبول نمی‌کند.

## انواع علوم (علوم طبیعی و علوم انسانی)

علوم دو رشته‌اند: علوم انسانی و علوم طبیعی. علوم انسانی یعنی علومی که موضوع آن مربوط به انسان است (نه شناخت انسان)، مانند تاریخ، اقتصاد، هنر، جامعه‌شناسی، حقوق، نژادشناسی و ... (البته) شخص هر قدر اقتصاددان خوبی باشد و تمام تکاتب اقتصادی را بداند، کوچکترین کمکی به شناخت انسان نمی‌کند. (از نوع شناخت بودا، محمد(ص)، سقراط و ...) و تا کنون علم، انسان را به عنوان یک موجود تعریف نکرده است.

علوم طبیعی مجموعه دانستنی‌ها، اکتشافات و اختراعات ما در مورد طبیعت است و موضوع آن نیز طبیعت می‌باشد.

علوم طبیعی را علوم *exactes* (دقیقه) گویند. که قابل تجزیه و تحلیل می‌باشند و استئنا هم کم دارند، اما علوم انسانی را علوم غیر دقیقه می‌نامند. مثلاً فلان اصل در جامعه‌شناسی ممکن است صدھا استئنا داشته باشد (مثلاً تمدن‌های انسانی را که در پنج قرن فیل از میلاد شکوه و عظمت نمایان داشتند، در شتن قرن بعد از میلاد وحشی و فاقد تمدن مشاهده می‌کنیم). علوم انسانی به اصطلاح تغییر قبول می‌کنند و تغییر پذیرند. بعضی از علوم نیز هستند که واسطه می‌باشند، مانند علم آمار که چون یکطرف آن ریاضی است، جزء علوم دقیقه محسوب می‌شود.

یکی از اختلافات اساسی بین علوم انسانی و علوم دقیق این است که در علوم دقیقه نتایج بدست آمده از طریق قانین علمی صدر در صد است، ولی در عوامل انسانی صد در صد نیست.

## علم آزاد و علم متعهد

این پیروزی عظیم و این همه کشف‌های روزبروز شگفت‌انگیزی که علم بعد از آزادی خودش از کلیسا نشان می‌داد، و این همه پیشروی، باعث غرور علم و هم‌چنین باعث ایمان شدید مردم به دانش بشری شد، منهای کلیسا، آزاد از مذهب. و بعد به جای خدای پرستی و به جای مذهب، دانشمندانی که به شدت شیفته این همه پیروزی‌های علم آزاد شده، شده بودند، «سیانتیسم» – یعنی علم پرستی – را بوجود آورند: «هیچ چیز را پرستی و هیچ چیز مقدس نیست جز آنچه علم می‌گوید، و هیچ چیز حقیقت ندارد جز آنچه علم می‌فهمد»، و بنابراین به هیچ چیز نباید رو کرد جز آنکه علم نشان می‌هد.» این اصول سیانتیسم و اصول مذهب علم پرستی بود. بنابراین برای اولین بار علم معبد بشر شد و به جای خداوند نشست و رسالت هدایت انسان را در زندگی به عهده گرفت، رسالتی را که تا کنون مذهب داشت.

## اصول مکتب سیانتیسم

۱. تمام اصول و عقاید باید از قواین و تحلیل علمی سرچشمه بگیرد.

۲. مذهب، خدا و روح و بسیاری از این معنویات که تا کنون انسان را بخود مشغول داشته حقیقت ندارد، زیرا در دایره‌ی علم قرار نمی‌گیرد.

۳. بسیار از عادات و غرایز خرافه است، زیرا علم برای آن تحلیلی ندارد، مانند رسوم اخلاقی، سنن قومی و روابط اجتماعی.

۴. نسبت به هر چه موروثی است، متنفر است و اصولاً نوپذیری یکی از شاخه‌های روح علمی است.

۵. انطباق متد تجزیه تحلیل عقلی بر همه‌ی زمینه‌های تفکر و احساس انسانی و بر همه‌ی مفاهیم متد تجزیه و تحلیل علمی و متد آنالیز منطقی، مانند تشریح بدن یا یک دستگاه و بیان سلسله‌ی علت و معلول، اصالت هرچیز را که با

# دیدار و سانه

که بعضی از سیاستمداران در برخورد با مردم آن را به کار می گرفتند. ابطحی همچنین به این موضوع پرداخت که وبلاگ وی راه را برای نگاه دوم هموارتر کرده و فضای را برای گفتگویی بی تکلف با مردم باز کرد.

در این بین از نوآوری های سیاسی از این دست مانند برنامه هایی مثل اخبار ۲۰:۳۰ که بسیار مورد توجه قرار گرفت نیز صحبت شد.

پروفسور ساشادینا نیز که فارسی را خیلی خوب صحبت می کرد صحبت هایی در مورد رسانه های آمریکایی انجام داد. پروفسور در نقد بعضی رسانه ها صحبت کرد و بسیار از سانسور خبری در بعضی نشریات گله داشت. سپس گفتگو ها و پرسش های شفاهی و کتبی دانشجویان در مورد رابطه ای رسانه ای ملی و سیاستمداران در دوران دولت اصلاحات و مقایسه ای آن با دولت نهم مطرح شد. دانشجوها البته از همه ای اصلاح طلبان و به خصوص آقای خاتمی انتظار داشتند که فعال باشند و فقط به نقد دولت فعلی نپردازنند و برای آینده هم برنامه داشته باشند.

در پایان جلسه، که فضای بسیار دوستانه و صمیمی و البته علمی داشت، دانشجویان سوالاتی نیز در مورد انرژی هسته ای پرسیدند و بالاخره آقای ابطحی به زحمت از میان دانشجویانی که دورش را گرفته بودند و سوال می کردند خارج شد و ...

با تشکر از همه ای مسئولین، مهمانان گرامی و دانشجویان عزیز که موفقیت این برنامه را کامل کردند.

نوشین عارف زاده

از ساعت ۱۴:۳۰ سالن برگزاری مراسم (آمفی تئاتر مجتمع فرهنگی) تحويل داده شد. مراسم ساعت ۱۶ شروع می شد و وقت چندانی برای انجام باقی کارها باقی نمانده بود. باز هم کار گروهی و همدلی بچه ها همه چیز را سریع آماده کرد. سالن، پرده ها، میکروفون، صندلی، میز، دوربین و از همه مهمتر امنیت سالن..... همه چیز برای بهتر بودن مدام کنترل می شد.

از ساعت ۱۵:۴۵ کم کم علاقمندان به این بحث وارد سالن شدند. حضور اساتید محترم دانشگاه و مسئولین جهاد دانشگاهی نیز اتفاق بزرگی بود که بار علمی و فضای رسمی جلسه را زیاد تر کرد. در همینجا از حضورشان تشکر می کنیم.

با گذشت دقیقه ها تعداد مهمانان زیادتر می شد. با ورود آقایان ابطحی و ساشادینا همه چیز آرام گرفت. پس از مقدمه ای مجری آقای سیامیان مجری برنامه، آقایان ابطحی و ساشادینا روی سن آمدند تا بحث خود را شروع کنند. در ابتدای مراسم سوالات مجری در مورد رابطه ای سیاستمداران و رسانه بود. محور بحث با توجه به عنوان مراسم کمی هم در مورد وبلاگ آقای ابطحی بود که ایشان توضیح داد: «دو نگاه رسانه ای به سیاستمداران وجود دارد. یک نگاه که در روز آغاز کار وبلاگ نویسی ایشان نگاه اصلی بود و اعتقاد بر این بود که سیاستمدار باید با ابهتش جامعه را اداره کند و اگر از چهارچوب رسمی خارج شود و اخبار پیرامون او جزو حرفه ای رسمی نباشد؛ زمام اداره ای کشور از هم می پاشد. و نگاه دیگر، نگاه ساده ای بود

در نیمه ای ماه اسفند زمزمه هایی برای برگزاری یک برنامه با حضور سید محمد علی ابطحی شروع شد. گرچه در ابتدای راه همه چیز به خصوص گرفتن مجوز برای چنین برنامه ای غیر ممکن به نظر می رسید اما تلاش اعضا به خصوص مدیر دفتر و همکاری مسئولین باعث شد تا اولین قدم که مهمترین قسمت برنامه بود با موفقیت برداشته شود.

در فروردین ۸۶ با گذشت روزها بحث جدی و جدی تر می شد و همزمان هیجان اعضا گروه نیز بیشتر. همه چیز سریع و باور نکردنی و البته صحیح اتفاق افتاد. نخستین کار تقسیم وظایف بین دو دانشکده کشاورزی و مهندسی بود. جلسات هماهنگی در جهاد دانشگاهی دفتر دانشکده کشاورزی سازمان دانشجویان برگزار شد. نصب پوستر ها، آماده کردن سالن، تهیه ای مقدمات و حمل و نقل آقایان مهمان از جمله کارهایی بود که بین دو گروه تقسیم شد. ۲ شنبه ۲۷ فروردین پوستر ها آماده و ۳ شنبه ۲۸ فروردین نصب پوستر ها به کمک اعضا دو گروه در داخل دانشگاه انجام شد. که البته همانطوری که پیش بینی می شد تعدادی از پوستر ها پس از نصب کنده شد. و بالاخره روز چهارشنبه فرا رسید...

دروغ نیست اگر بگوییم که هیجان و استرس که برای چنین برنامه ای طبیعی بود مثل یک بیماری ویروسی به همه منتقل شد و تنها چیزی که همه را آرام می کرد حضور بقیه ای دوستان بود. بچه ها همیگر را داشتند و می توانستند بزرگترین کارها را انجام دهند.



# محمد علی ابطحی

سید محمد علی ابطحی در ۷ بهمن ۱۳۳۸ در مشهد به دنیا آمد. پس از تحصیلات ابتدایی اش طبق سنت خانوادگی به تحصیلات علوم دینی مشغول شد و در سال ۱۳۵۵ به درس خارج رسید. بر اساس گفته‌ی خودش دائی اش شهید هاشمی نژاد و دکتر شریعتی خیلی در آن سال‌ها بر ساخت شخصیتی اش تأثیر گذاشتند و این تأثیر منجر به علاقه‌ی وافرش به هنر و سیاست شد. تا جائی که با یک دوربین سوپر ۸ فیلم می‌گرفت و اسلاید‌ها و فیلم‌هایش را در کانون بحث و انتقاد پدرش برای جماعت دینداران نمایش می‌داد. در دوران اوج انقلاب بسیار فعال بود: سخنرانی می‌کرد، فیلم می‌گرفت و اعلامیه پخش می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب بر اساس علاقه‌ی وافرش، کارش را با صدا و سیما شروع کرد. در سال ۱۳۵۸ مدیر برنامه‌های صدا و سیما مشهد شد. در سال ۱۳۶۱ به عنوان مدیر کل صدا و سیما بوشهر و شیراز منصوب شد. در سال ۱۳۶۳ از شیراز به تهران منتقل شد و به عنوان مدیر رادیو ایران کارش را شروع کرد. خودش می‌گوید: «فکر می‌کنم کارهای قشنگی در آن ایام انجام دادیم. با همکاران خوب رادیو خیلی در کشور کار کردیم. در آن شرایط جنگی رادیو رسانه‌ی اصلی مردم بود و رساندن صدای حماسه آفرینان به دنیا خیلی پر افتخار بود.» سپس رادیو قرآن، رادیو جبهه و رادیو دریا را راه اندازی کرد و تا سال ۶۷ مدیر رادیو بود.

حاضر بوده و دیدگاههاش را گفته، ده ها مقاله در نشریات گوناگون نوشته و مصاحبه های فراوانی با رسانه های داخلی و خارجی انجام داده و در سمینارهای علمی زیادی شرکت کرده و از روز تاسیس مجمع روحانیون عضو شورای مرکز آن بود.

ابطحی خود می گوید: «سال هاست که هر روز مقداری از وقتی را پای اینترنت می گذرانم، بیشتر مطالب آن را می خوانم و از نوشه های وبلاگ نویس های هم وطنم لذت می برم. اصلاحات عمیق و نهادینه شدن دموکراسی و احترام به سنت و دین را راه نجات ایران می دانم. به انقلاب اسلامی و رهبر فقید آن همیشه وفادار بوده و دوست دارم همیشه در خدمت مردم ایران باشم.»

خود می گوید: «تسامح و تساهل زندگی مساملت آمیز مسیحی و مسلمان در اعماق روح تاثیر گذاشت.» با جامعه ای اهل فکر مسیحی آنجا مانوس شد. کتابی هم از گفتگو با آنان منتشر کرد.

با کاندید شدن آقای خاتمی و پیروزی اش، در تاریخ ۷۶/۴/۱۹ به عنوان ریاست دفتر رئیس جمهور انتخاب شد. پس از انتخاب دور دوم در تاریخ ۸۰/۹/۱۸ معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور شد تا ارتباط بین مجلس و دولت را تحکیم کند. پس از انتخاب مجلس ۷۳/۷/۲۱ حکم تشریفاتی مشاور رئیس جمهور را دریافت کرد.

محمد علی ابطحی در صحنه های سیاسی

در تاریخ ۱۲/۱۰/۶۷ آقای خاتمی که آن روزها وزیر ارشاد بود، طی حکمی اورا به معاونت امور بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منصوب کرد. به تناسب کارش مسئولیت رایزنی های فرهنگی ایران در سایر کشور ها را داشت و به کشور های مختلفی سفر کرد و در همه جا با فرهنگ و هنر آنها ارتباط برقرار کرد.

با استعفای آقای خاتمی در سال ۷۱ از ارشاد، او هم استعفا داد. بعد از چند سال، بعد از موافقت لاریجانی (رئیس صدا و سیما) به عنوان نماینده صدا و سیما در بیروت کار کرد. در بیروت با جهان عرب آشنا شد و سعی کرد در حضور روزنامه نگاران، نویسندها و اصحاب فکر و فرهنگ جیزهایی یاد بگیرد.

نوشین عارف زاده



# پروفیسر ساختار پیما

عبد العزیز ساشادینا در سال ۱۹۴۲ میلادی (۱۳۲۱ هجری شمسی) در تانزانیا دیده به جهان گشود. خانواده او اصالتاً هندی و مسلمان بودند. وی تحصیلات خود را در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) شروع کرد و در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) به اتمام رساند. از اولین رشته هایی که پروفیسور فرا گرفتند رشته‌ی اندیشه‌ی اسلامی دانشگاه Aligarh در هند بین سالهای ۶۷ تا ۷۱ و نیز رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه فردوسی مشهد بود. پروفیسور در مدت تحصیل در ایران به خواندن فقه اسلامی (Islamic juris pudouce) در مدرسه آیت الله میلانی نیز مشغول بودند.

پروفیسور ساشادینا دوره فوق لیسانس خود را در دانشگاه تورنتو (Toronto) کانادا و در رشته اندیشه و مطالعات اسلامی به اتمام رساند. بعد از گرفتن فوق لیسانس خود در سال ۱۹۷۲ (۱۳۵۱) مشغول تحصیل در دوره دکترا در همان شهر شد. وی در زمان تحصیل خود به تدریس نیز می‌پرداخت. به عنوان مثال در هنگام سکونت در ایران و تحصیل در دانشگاه فردوسی مشهد مدرس زبان انگلیسی در مدرسه قرآن بود. در جریان سفرهای متعددی که پروفیسور به اکثر نقاط جهان داشتند توانستند علاوه بر زبان

(Gujorati) که زبان مادری ایشان بود سواحلی (suahele) (عربی، فارسی، اردو، انگلیسی، آلمانی، ترکی) مدرن را نیز تا حدی فرا بگیرد. عبد العزیز ساشادینا دارای تألیفات زیادی در زمینه های فرهنگی، اندیشه‌ی اسلامی، حقوق بین‌الملل، اخلاق در پزشکی و حقوق بشر می‌باشند. وی بعنوان مشاور سازمان ملل در پیش‌نویس قانون اساسی عراق بود. و در حال حاضر استاد دانشگاه ویرجینیا در اوی کا و استاد مهمان در دانشگاه فردوسی مشهد می‌باشد. با آرزوی توفیق و سلامتی برای این استاد بزرگ و گرامی.

نازلی برات زاده



دخترک اندوهگین و سوگوار  
خود نمی‌دانست اندوهش ز چیست  
دیگران جویای سوگ او شدند  
وی بگوید سرخوشی از حال چیست  
پیرمردی دخترک را دید و گفت  
زندگی را فکر کن از بهر چیست  
از ورای این جهان بر آن نگر  
آن زمان باشد که گویی سوگ چیست

اتم



من زایده‌ی حنجره‌ی ابدیتم  
من زخمه ساز آن آهنگرم  
رهانیده و رانده  
به جرم کنجکاوی  
مامورم به گشتن  
به دنبال گمشده‌ام  
غافل از گمشدنم  
تنهای  
در این حجم عظیم پست بودن  
به دنبال آن راز:  
«چه گندم‌هایی را نباید خورد  
تا رسید آن جا که گندم را  
خورد»

ممکن::



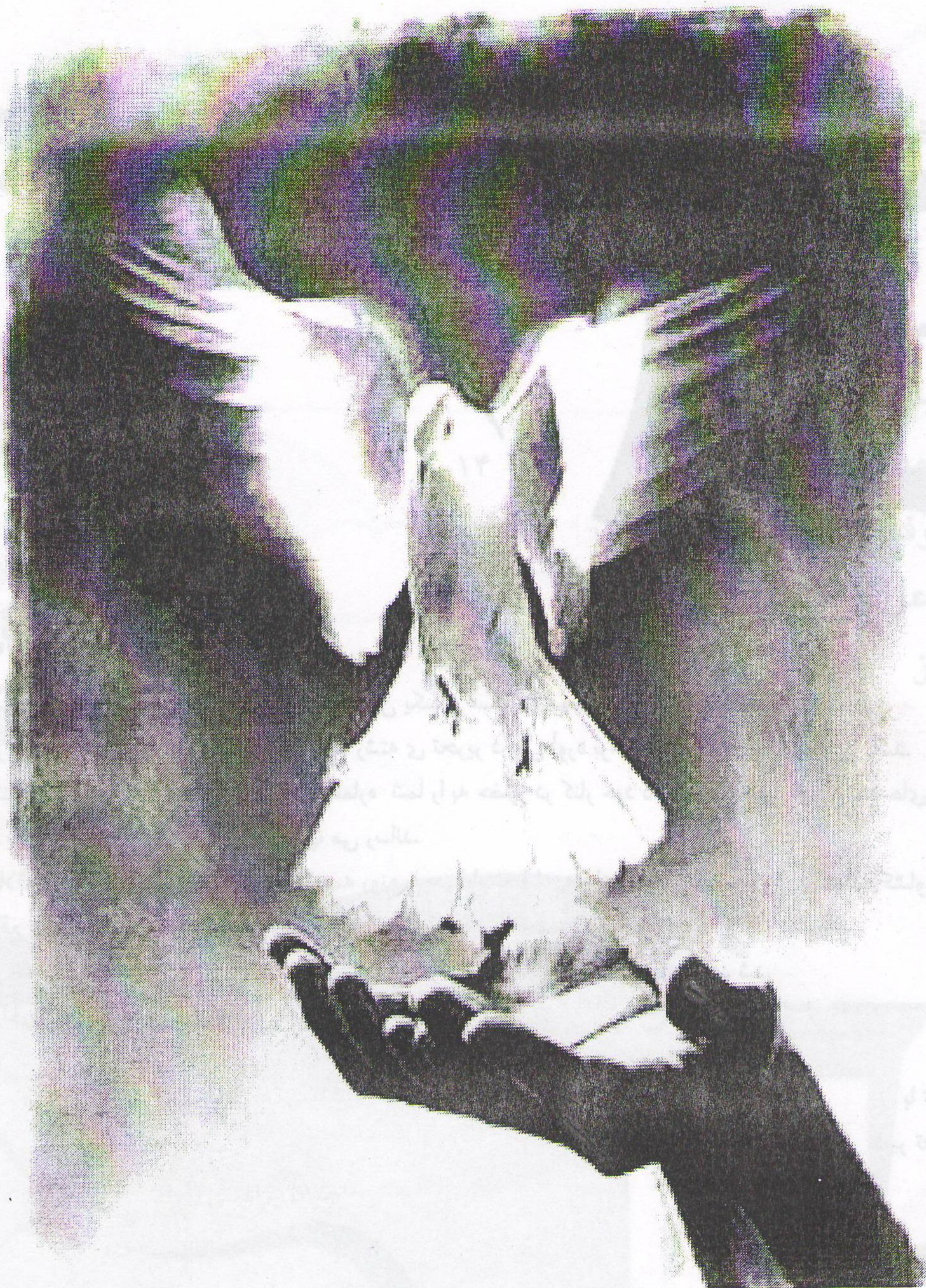
## شیاهات های شهر و مردم تهران با کشور و مردم امریکا:

- ۱- عمر کشور امریکا ۳۰۰ سال است، عمر شهر تهران هم تقریباً همین طور.
- ۲- امریکایی‌ها دنیا را دو تکه می‌دانند، امریکا + باقی دنیا، تهرانی‌ها هم ایران را دو تکه می‌دانند، تهران + باقی ایران.
- ۳- امریکا و مردمش کاملاً با چیزی که در تلویزیون می‌بینید تفاوت دارند، تهرانی‌ها هم همین طور.
- ۴- امریکایی‌ها حاضرند بمیرند ولی موجودی حساب (های) بانکی‌شان لو نرود، تهرانی‌ها هم همین طور.
- ۵- امریکایی‌ها در حقیقت همه از بیرون امریکا آمده‌اند، ولی با این وجود خودشان را از مردم بیرون امریکا بهتر و بالاتر می‌دانند، تهرانی‌ها هم همین طور.
- ۶- هم امریکایی‌ها و هم تهرانی‌ها هر جا که پول باشد آنجا هستند ...
- ۷- نه امریکایی‌ها و نه تهرانی‌ها دوست ندارند برای لباس پول خرج کنند ولی بیشتر آنها این کار را می‌کنند ...
- ۸- هم امریکایی‌ها و هم تهرانی‌ها لهجه خودشان را زیباتر از دیگران می‌دانند ...
- ۹- هم امریکایی‌ها هم تهرانی‌ها اصولاً آدم‌های آرام و ساكتی هستند ولی گاهی به خاطر حرف این و اون، در رو در وایستی می‌افتد و ممکن است یکی دو تا آدم بکشند ...
- ۱۰- نه امریکایی‌ها نه تهرانی‌ها هیچ کدام به سلامتی‌شان اهمیت نمی‌دهند ...
- ۱۱- هم امریکایی‌ها و هم تهرانی‌ها روزی ۱۸ ساعت کار می‌کنند ولی در همین حال بیشتر از دیگران تفریح می‌کنند و همین موجب شگفتی (و حسودی) دیگران می‌شود ...
- ۱۲- اصولاً معامله با امریکایی‌ها و تهرانی‌ها کار خوشایندی نیست ولی گریزی هم از این کار نیست ...
- ۱۳- امریکایی‌ها اگر در کاری موفق نشوند، اهمیت آن کار را پایین می‌آورند، تهرانی‌ها هم همین طور. (مثلاً: قبولی در کنکور، ترافیک، آلدگی هوا، اول شدن در لیگ برتر و ...)
- ۱۴- هم امریکایی‌ها هم تهرانی‌ها آهنگ گوش نمی‌کنند، مگر با آخرین صدای ممکن ...
- ۱۵- امریکایی‌ها آدم‌های مودب را مسخره می‌کنند و بزن بهادرها را حسابی دوست دارند ولی در همین حال بیشتر دانشمندهای دنیا در امریکا زندگی می‌کنند، تهرانی‌ها هم کم و بیش همین طورند ...
- ۱۶- تهران بین شهرهای ایران و امریکا بین کشورهای دنیا هر دو بالاترین میزان تولید آلدگی هوا را دارند ولی به روی خودشان نمی‌آورند ...
- ۱۷- امریکایی‌ها و تهرانی‌ها هیچگاه چیزی نمی‌گویند مگر اینکه پول و پله‌ای در کار باشد ...
- ۱۸- هم امریکایی‌ها و هم تهرانی‌ها آرزو دارند حتی برای یک بار در پمپ بنزین سیگار بکشند.
- ۱۹- هم امریکایی‌ها و هم تهرانی‌ها تنها به دو دلیل ممکن است کتاب بخوانند: اجبار یا سنت شکنی ...
- ۲۰- تهران و امریکا هر دو زیبا هستند، ولی این زیبایی به چشم مردمشان نمی‌آید.

## دعوت به همکاری

نشریه‌ی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی اثیر اکنون یکسال است که مهمان اندیشه‌های شماست.  
گروه اثیر همواره تلاش کرده تا آنچه را به رشتہ‌ی تحریر در می‌آورد برآمده از اندیشه‌ی دانشجویی باشد.  
اکنون پس از یکسال حضور و انتشار ۴ شماره شما را به حضور در کنار خود دعوت می‌کنیم. اثیر نوشه‌های شما  
را به نام شما و برای دوستانتان به چاپ می‌رساند.  
علاقه مندان می‌توانند مطالب خود را همه روزه به جز ایام تعطیل به دفتر سازمان دانشجویان دانشکده کشاورزی  
واقع در دانشکده منابع طبیعی تحويل نمایند.  
در ضمن شماره‌ی آینده اثیر با موضوع (عشق و عرفان) در تابستان ۸۷ منتشر خواهد شد.  
(آخرین مهلت ارسال آثار تا پایان خداداد ماه ۸۶)

با تشکر  
دیبر تحریریه



به نو کردن ماه، بر بام شدیم، با عقیق و سبزه و آیینه ...  
کوه، آواز ما را پژواک داد که آمیخته ای بود از  
ایمان و آزادی و برابری و عشق ...  
آواز دلتنگی ما طنینی جاودانه یافت  
در دومین روز از ماه آخر بهار، خرداد ...